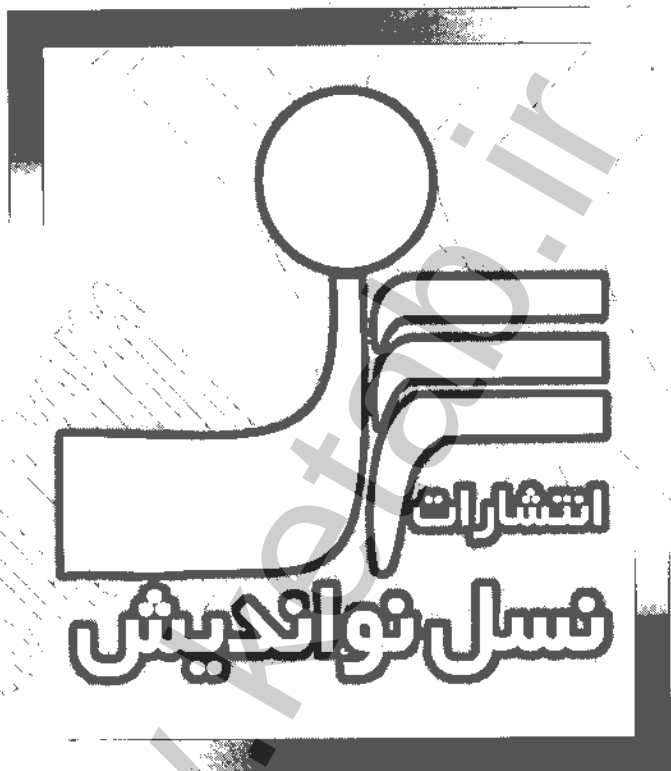




www.naslenowandish.com
e-mail: info@naslenowandish.com

توپ را از جایی بزن که میمون می اندازد

چرا رنج می بریم

و چگونه می توانیم امیدوار باشیم؟

نویسنده:

گرگوری ناکس جونز

مترجم:

زکيه موسوی رضوی

Jones, Gergory knox

جونز، گرگوری ناکس

توپ را از جایی بزن که میمون می اندازد / مؤلف گرگوری ناکس جونز؛
مترجم زکیه موسوی رضوی. -- تهران: نسل نواندیش، ۱۳۸۳.
۱۸۷ ص.

ISBN: 964-412-015-9

نهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان روی جلد: توپ را از جایی بزن که میمون می اندازد: چرا رنج
می بریم و چگونه می توانیم امیدوار باشیم؟
عنوان اصلی: Play the ball where the monkey drops it...

۱. رنج -- جنبه های مذهبی -- مسیحیت. ۲. عدل الهی. ۳. ترس از
خدا. الف. موسوی رضوی، زکیه، ۱۳۱۹ - ، مترجم. ب. عنوان. ج.
عنوان: چرا رنج می بریم و چگونه می توانیم امیدوار باشیم.

ج ۹ / ۱۵۳ / ۳ / ۲۴۲ / ۴

۱۳۸۳

۸۳-۱۵۰۹۹

کتابخانه ملی ایران

مشخصات کتاب

توپ را از جایی بزن که میمون می اندازد

مؤلف: گرگوری ناکس جونز

مترجم: زکیه موسوی رضوی

ویراستار: امیر طاهری

ناشر: نسل نواندیش

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: بهار ۸۴

حروفچین و صفحه آر: صالحه حسینی

شابک: ۹۶۴-۴۱۲-۰۱۵-۹

ISBN: 964-412-015-9

کتابهای مورد نیاز خود را از فروشگاه انتشارات نسل نواندیش تهیه فرمایید

نشانی: میدان ولیعصر - اول کریمخان - پلاک ۳۱۲

تلفن: ۶۹۵۲۵۴۷-۹ نسل نواندیش

فهرست

۶	مقدمه‌ی ناشر
۷	پیشگفتار
۱۷	مقدمه

قسمت اول: هیچ حباب محافظی وجود ندارد

۲۳	فصل یک	توب را از جایی بزنید که میمون می‌اندازد
۴۳	فصل دو	چرا رنجی این چنین گسترده وجود دارد؟

قسمت دوم: ترسیم خداوند

۵۷	فصل سه	خداوند هر ذره از درد ما را حس می‌کند
۶۵	فصل چهار	خداوند به تمامی آینده‌های احتمالی واقف است
۷۷	فصل پنج	نیروی متقاعدکننده
۸۵	فصل شش	«من برای سیب‌زمینی شیرین دعا می‌کنم»
۱۰۱	فصل هفت	قدرت تغییر

قسمت سوم: کشف صدای خداوند در زندگی ما

۱۱۵	فصل هشت	زمزمه‌های خداوند
۱۳۹	فصل نه	زندگی پس از مرگ
۱۵۵	فصل ده	حرکت از درد و رنج به سوی خاطرات شادی‌بخش
۱۷۳	فصل یازده	زندگی پربار داشته باشید!

۱۸۵	نتیجه‌گیری
-----	------------

مقدمه‌ی ناشر

خواننده‌ی محترم:

نویسنده‌ی این کتاب یعنی دکتر گرگوری ناکس جونز فردی مسیحی است و طبیعتاً در نگارش این کتاب، عقاید مذهبی وی نیز مورد توجه قرار گرفته است. اگر در حین خواندن این کتاب با مواردی برخورد کردید که با عقاید اسلامی شما خواننده‌ی عزیز منافات دارد، به دلیل تفاوت اعتقادات یک کشیش مسیحی با یک عالم اسلامی و ضعف‌ها و نقص‌هایی است که در الهیات مسیحیت وجود دارد و مترجم و ناشر التزام به قبول همه‌ی عقاید نویسنده ندارند.

پیشگفتار

من از خواندن کتاب دکتر جونز بسیار لذت بردم، زیرا من هم با همین مسائل درگیر بوده‌ام. در حین خواندن این کتاب، اشک‌ها و لبخندهایی را تجربه می‌کردم حاکی از آن که این کتاب حقیقتاً راجع به طبیعت زندگی سخن می‌گوید. عنوان این کتاب این است: «چرا رنج می‌بریم و چگونه می‌توانیم امیدوار باشیم؟» من از تجربه‌ی خود به عنوان یک جراح، آموخته‌ام که تحمل دردی که فاقد معنا باشد رنج آور است و هرگاه از درک مفهوم طبیعت زندگی عاجز می‌شویم، امیدوار بودن برای ما غیر ممکن می‌گردد. برای من هم به عنوان یک جراح، بسیاری از مسائلی که این کتاب مطرح کرده جای سؤال داشته است. از خود می‌پرسیدم: چرا زندگی باید تا این اندازه دردناک و شکنجه‌آور باشد؟ من شاهد مرگ کودکانی بوده‌ام که بر اثر سرطان در گذشته‌اند، یا کودکانی را دیده‌ام که از جراحتهای دائمی که ناشی از تصادف یا تعرض بوده رنج کشیده‌اند. هیچ کدام از آنها برای من مفهومی نداشت. همیشه می‌پرسیدم: چرا؟ اما هیچ کس پاسخی برای آن نداشت. کتاب توپ را از جایی بزن که میمون می‌اندازد، بینش تازه‌ای در رابطه با مسائلی که حدود یک قرن است با آن دست به گریبان هستیم،

یک قرن است با آن دست به گریبان هستیم، ارائه می دهد.

البته رشته پزشکی با این قبیل مسائل سر و کار نداشته است، زیرا به ما آموخته اند به بیماری ها اهمیت بدهیم، نه به مردم. در دانشکده پزشکی و دوره کارآموزی پزشکی، مسائل معنوی مطرح نشده بود.

در حالی که سرگردان بودم، پرسش هایی مطرح می کردم که هیچ گونه پاسخ معناداری برای آن ها نمی یافتم. چرا خداوند دنیایی با این همه مصیبت و سختی خلق کرده است؟ من تعجب می کردم که چگونه حضرت ابراهیم توانست، هنگامی که از او خواسته شد فرزندش را قربانی کند، در مقابل فرمان خداوند سر فرود آورد؟ برای دریافت پاسخ هایم ادیان مختلف را مطالعه کردم. دین یهود به ما می گوید: امراض مختلف کیفر خداوند نیستند، بلکه از دست دادن سلامتی هستند و ما باید برای درمان آن در پی معالجه باشیم. حال می پرسیم: «آیا خداوند می خواهد که در صورت گم شدن کلید ماشین، پیاده به منزل بروید؟» اگر به این سؤال می خندید باید بگوییم: «پس اگر به دنبال کلید ماشین تان می گردید، دنبال سلامتی خود هم بگردید.» عقیده یک مسلمان این است: «در هر بیماری، نعمتی نهفته است که رنج های ناشی از آن، می تواند معلمی برای ما باشد»، ولی چرا باید این راه دشوار را بیاموزیم؟

در ستون مقاله روزنامه ای جناب کشیش بیلی گراهام سؤالی را پاسخ گفتند که یکی از خوانندگان روزنامه از او پرسیده بود. سؤال این بود: «آیا مصلحت خداوندی این است که من به سرطان مبتلا شوم؟» او پاسخ داد: «الزاماً خیر.» پاسخ او مرا ناراحت کرد، او به نامه من که در باره بخشایش

خداوندی نوشته بودم، پاسخی نداد. او همچنان به سخنان خود ادامه داده و گفت: «بیماری می‌تواند شما را به خداوند نزدیک‌تر کند.» شاید چنین باشد، اما به عقیده من همه‌ی ما به اندازه کافی با مشکلات دست به گریبان هستیم و خداوند نیازی ندارد برای جلب توجه ما به سرمان بکوبد. در طول سال‌ها، متوجه شده‌ام که بسیاری از کاتولیک‌های رومی و نیز کسانی که پیرو مذاهب بنیادگرا هستند، در روبه‌رو شدن با مشکلات، احساس گناه می‌کنند. اعتقادشان به آن‌ها آموخته که: «هرگاه قانون شکنی کنید، مستحق تنبیه هستید.»

مسئله این است که خداوند به همراه ده فرمان، شفقت و عدالت خود را فرو فرستاده است. کسانی که بعد از نزول قوانین خداوندی آمده‌اند، قوانین زیادی مقرر کرده‌اند که خداوند کاری با آن‌ها نداشته است. در اواسط قرن نوزدهم، پاپ اعلام کرد که کاتولیک‌های خوب نباید کودکان خود را در برابر بیماری آبله واکسینه کنند، زیرا خداوند کسانی که باید به این بیماری مبتلا شوند را خود مقدر کرده است. بنابراین، اعتقادشان این بود که اگر شما فرزند خود را واکسینه کنید و او دچار سرطان شود، نشانه آن است که خداوند شما را به مکافات اعمال‌تان گرفتار کرده و او مستحق آن بوده که بر اثر سرطان بمیرد. از آن زمان قوانین تغییر کرده است، ولی آن گناه به کسانی که در آن زمان زندگی می‌کردند، ارزانی شده و گناهی که در زمان حال به خاطر کامل نبودن دچار آن هستند چه می‌شود؟ ما به طور کلی فرزندان ناقص خداوند هستیم.

هنگام سخنرانی، از حضار سؤال می‌کنم: آیا زندگی بر وفق مراد است؟

پاسخ طنین انداز آن‌ها «خیر» است. سپس به آن‌ها می‌گوییم: «باید بر وفق مراد باشد، چون همه‌ی شما شکایت دارید.»

بله، زندگی زیبا است، ولی بسیار دشوار نیز می‌باشد. چرا؟ این همان موردی است که کتاب «توب را از جایی بزنید که میمون می اندازد» و تجربه من برای پاسخ‌گویی به ما گفته است. بخشی از این پاسخ در گذران یک زندگی با معناتر یافت شده است. هنگامی که درد ما معنا داشته باشد، تحمل‌پذیر و مهار کردنی می‌شود.

پاسخ مادرم به این سوال این بود: «چنین مقدر بوده است. و خداوند دارد دوباره تو را هدایت می‌کند. این اتفاق با خود مصلحتی به همراه دارد،» و من به عنوان یک نوجوان، هیچ‌گاه از این پاسخ احساس رضایت نمی‌کردم. من مدت‌ها با خدا صحبت می‌کردم، چون به نظرم نمی‌آمد حرف‌های مادرم کمک مؤثری باشد، اما به مرور زمان کلمات قصار او را کشف کردم.

بله، بسیاری از مصیبت‌ها و سختی‌ها مرا به مسیری تازه که حاصل آن در نهایت پر ارزش بود رهنمون می‌شدند. بنابراین، ذهن و نگرش زندگی خود را وسعت دادم و آموختم که حوادث را با آرامش بیشتری بپذیرم، بدون آن که بدانم چه اثراتی به روی آینده‌ی من خواهند گذاشت.

موهبت الهی چیست؟ چرا تورات به ما می‌گوید: پس از آن که خداوند همه موجودات (غیر انسان) را خلق کرد، دید همه‌ی آن‌ها «خوب» آفریده شده است. حال چرا این سخن پس از آن که خدا انسان را آفرید، گفته نشده است؟ اشکال این است که واژه‌ی عبری «Tov» دقیق ترجمه نشده

است. در زبان انگلیسی کلمه «خوب» معنای بسیاری دارد.

کلمه‌ی «Tov» باید «کامل» ترجمه شود.

بنابراین انسان کامل نیست. پس موهبت الهی چیست؟ هر آن چه که ما را برای پر کردن خلأ و کامل شدن کمک کند موهبت الهی می‌باشد. تجربه کردن برخی از موارد برای ما دردناک و دشوار است، اما اگر کامل‌تر شویم، پی خواهیم برد که زندگی واقعی پر معنا تر، درک آن راحت‌تر و زنده بودن آسان‌تر می‌شود. ما باید دریابیم که چرا در این دنیا هستیم و خالق ما کیست؟ من آموخته‌ام که اگر در هنگام دشواری‌ها خدا را به واقع با خود داشته باشیم، کلمات و دعایی به درگاه پروردگار برای ما قوت قلبی خواهد بود.

این واقعیت که ما دارای اختیار هستیم مسئله ساز و در عین حال سازنده‌ی زندگی پر معناتری برای ما خواهد بود «باغ عدن» خسته کننده است. من آن جا به عنوان «مشاور خارجی هیئت مدیره بهشت»، انجام وظیفه می‌کردم. در آن جا همه شما را دوست می‌دارند، هوا بسیار لطیف است و این امر پس از مدتی شما را دیوانه می‌کند. روی زمین اگر کسی ما را دوست داشته باشد و روز خوبی داشته باشیم، زندگی معنا پیدا خواهد کرد، زیرا انتخاب‌های دیگری نیز وجود دارد.

با وجود تمام مسائل زندگی، من به یک خالق دوست داشتنی، باهوش، قدرتمند و با وجدان عقیده دارم. عقیده من این است که ما به دنیا آمده‌ایم که بسیار بیاموزیم، به همان گونه که در مدرسه آموخته‌ایم و این که ما بیش از صرفاً آدم‌های فیزیکی هستیم. بنابراین ما بیش از یک بار زندگی

می‌کنیم و همچنان به تحصیل خود ادامه می‌دهیم تا به روشن‌بینی برسیم. کتاب «توپ را از جایی بزنید که میمون می اندازد»، می‌تواند شما را از یادگیری پر مشقت رها سازد و با حکمت خود شما را به مراتب بالاتر ارتقا دهد. بهتر است به جای آن که در نقاطی که خرد شده‌اید، نیرومند شوید تا دیگر بار خرد نشوید، یا یاد بگیرید چگونه از شکست برای وسعت یافتن استفاده کنید، که آن هم با خواندن این کتاب تحقق خواهد یافت. قبل از این که برای شما داستانی تعریف کنم که آن داستان به من به عنوان یک جراح و آن موردی را آموخت که می‌خواستم در رابطه با آن مسئله‌ی بزرگی که همه ما با آن مواجه هستیم، بدانم. بگذارید در باره‌ی سه شعاری که در پیشگاه خداوند وجود دارد و به آرام سازی شما کمک می‌کند بگویم. یکی از آن‌ها می‌گوید: «تا ابد شخصاً، حتماً و کاملاً نسبت به همه‌ی موارد احساس مسئولیت نداشته باشید. زیرا این کار من است.» دوم این که: «آن چه شما به یاد دارید، من فراموش می‌کنم و هر آن چه شما فراموش می‌کنید من به یاد دارم.» سوم این که: «اگر مرتب بگویید: «زندگی سخت و رغت باری دارم؛ به شما نشان خواهم داد که زندگی سخت و رغت بار واقعی چیست.» اما اگر مرتب بگویید: «زندگی زیبایی دارم، به شما نشان خواهم داد که زندگی زیبای واقعی چیست.»

تجربه‌ی ذیل به من آموخت که چرا در جهان درد و رنج وجود دارد؟ وقتی از پدرم، از کشیش بیمارستان و دیگران این سؤال را پرسیدم، این پاسخ‌ها را دریافت کردم: «برای فراگیری درس»، «خدا می‌داند»، «چرا که نه؟» «چه کسی می‌داند؟» «زندگی همین است»، و «نمی‌دانم.» این پاسخ‌ها

مرا قانع یا آگاه نکرد. مادرم که همواره فردی عاقل بود، به من گفت: طبیعت تمامی پاسخ‌ها را در خود دارد، درست همان‌گونه که انجیل به ما می‌گوید. و شاید قدم زدن در جنگل در یافتن پاسخ به من کمکی می‌کرد. در حین قدم زدن اتفاقات زیادی رخ داد که برای آموختن درس‌هایی بود که باید می‌آموختم. زمستان بود، شال و کلاه کردم و به راه افتادم. پس از اینکه وارد جنگل شدم دیری نیابید متوجه درختی خاص که در مسیر من افتاده بود شدم.

وقتی خواستم آن را بلند کنم برگ‌های تیز آن دستم را برید. دستکش‌هایم را به دست کردم و بالاخره آن را از سر راه خود کنار زدم. جلوتر که رفتم پنج پسر دیدم که روی زمین در برف‌ها به هم گره خورده بودند. از آن‌ها سؤال کردم چرا بلند نمی‌شوند و آن‌ها گفتند: آنقدر به هم گره خورده‌اند که نمی‌دانند کدام عضو بدن متعلق به کدام یک از آن‌هاست و می‌ترسند اگر حرکتی کنند عضوی از بدن آن‌ها بشکند. کفش را از پای یکی از آن‌ها در آوردم، با چوب ضربه‌ای به پایش زدم. او فریاد زد، «آخ» و به او گفتم: «این پای توست، حالا حرکتش بده.» من به ضربه زدن ادامه دادم تا این که همه‌ی پسرها از هم جدا شدند. سرانجام از این حوادث آموختم که تجربه کردن دردهای عاطفی و جسمی برای ما لازم است و گرنه نمی‌توانیم خود را محافظت و درک کنیم و پاسخگوی نیازهای خود و عزیزانمان باشیم.

در طول آن روز، یک مرغابی دیدم که در بوته‌زاری گرفتار شده و سرش در جعبه پلاستیک گیر کرده بود. جلو رفتم، به آرامی او را رها کردم، و او

پرواز کرد. منتظر بودم که خداوند پیامی دیگر به من بدهد ولی چون چیزی دریافت نکردم به راه خود ادامه دادم. شاید مادرم در مورد طبیعت اشتباه می کرد.

در پایان راهم گوزنی دیدم که روی برکه یخ زده ولو شده بود. او دائماً سر می خورد و نمی توانست بلند شود. جلو رفتم، او را با خوراندن مقداری میوه بلوط آرام کردم و سپس او را از روی یخ بیرون آوردم. انتظار داشتم که او پس از رسیدن به خشکی فرار کند، اما به جای فرار همراه با تعدادی از گوزن های دیگر پشت سر من به راه افتاد. من از شاخ های گوزن های دیگر خوشم نیامد، از این رو شروع به دویدن به سوی خانه کردم و متوجه شدم آن ها نیز به دنبال من می دوند. وقتی به خانه خود رسیدم و احساس امنیت کردم، برگشتم و به پشت سر خود نگاه کردم، آن ها را دیدم. آن ها پشت من متوقف شدند و ما به چشمان یکدیگر خیره شدیم. در آن جا پاسخ ام را دریافت کردم. آن ها از من تشکر می کردند که در هنگام گرفتاری با آن ها مهربان بودم. در آن موقع پی بردم که ما به این جا آمده ایم تا کار خداوند را ادامه دهیم و اگر دنیا کامل بود، حقه ای جادویی بدون هیچ گونه معنا یا فرصت آموختن، کار کردن و خلق کردن بود.

این ما هستیم که باید به آن نحو که امید داشتیم دنیایی بیافرینیم. دنیایی که در آن بدی وجود دارد به شخص گرفتار پاسخ نمی دهد، حال چه این گرفتاری عاطفی باشد چه جسمانی. اکنون می توانم درک کنم که خدا کار را به ما ارجاع کرده. من هم چنین برای شکست هایم غصه خواهم خورد اما دردم را برای کمک به شناخت خود و پاسخ به نیازهای دیگران به کار خواهم گرفت. این کار همان گونه است که خداوند برای من در نظر دارد.

پاسخ خود را از طریق طبیعت زندگی گرفتیم.

حضرت مسیح چه زیبا فرموده‌اند: «آدمی نیامده که به او خدمت شود، بلکه آمده که خدمت کند و زندگی اش را وقف نیکی به دیگران نماید.» این مثل مدرن را به خاطر بیاورید: «ما همواره کنترل از راه دور صفحه تلویزیون هستیم. ما کانال‌های تلویزیونی زیادی برای انتخاب داریم.» پس خداوند به ما عقل انتخاب کردن می‌دهد، مانند کنترل از راه دور، بدنی می‌دهد که برای نشان دادن آن عواملی است که شنیده‌ایم و شاهد بوده‌ایم؛ مانند صفحه تلویزیون. راه حل این است که کدام کانال را تنظیم کنید؟ به کدام صدا گوش فرا دهید؟ اگر زندگی تان وقف پروردگار واقعی و نه موارد دیگر مادی شده باشد، آن وقت است که طبیعت زندگی را درک خواهید کرد و به آن ایمان خواهید آورد؛ همان گونه که حضرت ابراهیم درک کرد و ایمان آورد. حال هرگاه پروردگار تان از شما بخواهد زنده باشید و همچون یک سازنده عمل نمایید، می‌توانید به او پاسخ مثبت بدهید، زیرا می‌دانید خدای شما مقامی عالی‌تر برای شما می‌خواهد و برای قدردانی از آن جایگاه عالی‌تر، باید صاحب «اختیار» خود باشید، و این بدان معناست که مشکلات نیز وجود خواهند داشت.

آخرین نصیحت: اگر می‌خواهید جاودان باشید، کسی را دوست ندارید.

دیر یا زود جسم ما از بین خواهد رفت، ولی اگر بدون عشق، که عقل حکم می‌کند تنها مورد ماندگار می‌باشد، از بین برود چه فایده‌ای داشته‌ایم؟

«دکتر برنی سیگل»